

آزادی یا اسارت

در گرامی‌داشت روز جهانی زن!

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

آزادی یا اسارت پدیده‌هایی هستند که همواره بشر برای آزادی و رهایی از اسارت و قید و بند نظام سرمایه داری و انواع و اقسام ستم‌های آن، از جمله ستم بر زنان مبارزه می‌کند. در تمام جنبش‌های آزادی خواه، سهم و نقش زنان از آمریکا تا هندوستان و از سوئد تا آفریقا، بزرگ و چشمگیر است. از هنگامی که جنبش‌های عدالت خواهانه و مساوات طلبانه زنان برای حق برابری زن و مرد گسترش یافت دورنمای یک جامعه جدید نیز در مقابل بشر گشوده شد. جنبش زنان با همه کمبودها و تنوعات و اشکال گوناگونی دارد که امر رهایی را پیش می‌برد. همچنین این جنبش، جزئی از مبارزه طبقاتی کارگری و سوسیالیستی، بر علیه نظام سرمایه داری محسوب می‌شود. بنابراین بدیهی است که جنبش زنان و جنبش کارگران منافع مشترکی در راه رسیدن به آزادی و برابری دارند. در نتیجه جنبش زنان، یک جنبش در خود و حاشیه‌ای نیست بلکه بر عکس، یک جنبش اجتماعی رهایی بخش با ویژگی‌های خاص خود است. به قول مارکس: «رنجبر اگر در مبارزه چیزی از دست بدهد همان رنجبر اسارت است». زنان هم با حضور و شرکت فعال در بطن مبارزه برای رهایی، چیزی را از دست نمی‌دهند و اگر هم چیزی از دست می‌دهند همانا تحقیر و توهین و بی‌حقوقی فرهنگ مردسالاری است. همه جوامع بشری، حقوق انسانی و برابری واقعی را از زنان سلب می‌کند. درجه آزادی زن، نشان می‌دهد که مقیاس آزادی کلی در این جوامع چقدر است.

در رابطه با مسئله بهره‌کشی از نیروی کار، گرچه زنان و مردان با هم تحت ستم و استثمار شدید نظام سرمایه داری قرار دارند، با این وجود، انواع ستم‌های گوناگون دیگری نیز به زنان وارد می‌شود. از سوی دیگر، در روابط و مناسبات اجتماعی و ستم خانگی نیز همچنان زنان را زیر سلطه و فشار و در معرض آسیب‌های فراوان قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، مسلم است که باید از هر روزنه و امکانی استفاده کرد تا حقوق و آزادی‌های زنان را به بورژوازی و حکومت‌هایشان تحمیل کرد.

روز ۸ مارس ۱۸۷۵، زنان کارگر کارخانه نساجی در نیویورک، در اعتراض به شرایط غیرانسانی شدت کار و پایین بودن دستمزدهایشان دست به تظاهرات زدند. پلیس به تظاهرکنندگان حمله کرد و اعتراض آنان را سرکوب نمود. روز ۸ مارس ۱۹۰۷، بار دیگر زنان کارخانه نساجی ایالات متحده آمریکا، با خواست ۱۰ ساعت کار روزانه اقدام به تظاهرات نمودند و این بار هم پلیس یورش وحشیانه‌ای به آنان برد و تعداد زیادی از تظاهرکنندگان را نیز دستگیر کرد. سال ۱۹۰۸، حزب سوسیالیست آمریکا، کمیته ملی زنان را تشکیل داد و حق رای برای زنان را در اولویت فعالیت‌های این کمیته قرار گرفت. مجموعه این مبارزات سبب شد که در سال ۱۹۰۹، به عنوان «روز ملی زنان» در آمریکا به رسمیت شناخته شود.

سال ۱۸۹۱ زنان کارگر آلمان، روزنامه‌ای را به نام گلائیخایت «Gleichheit» یا برابری را منتشر می‌کردند که

مدت ۲۵ سال کلارازتکین (۱۹۳۳ - ۱۸۵۷) سردبیر آن بود. در سال ۱۹۰۷، اولین کنگره جهانی زنان سوسیالیست در اشتوتگارت آلمان، برگزار گردید. این کنگره کلارازتکین، را به رهبری هیات زنان جهان، انتخاب کرد و روزنامه «گلاخیایت» نیز ارگان رسمی آن شد. در پایان این کنگره، قطعنامه ای منتشر گردید که در آن به مبارزه برای برابری حقوق زن و مرد تاکید شده بود.

در سال ۱۹۱۰ کلارازتکین، در دومین کنفرانس بین الملل سوسیالیست های زنان جهان که در کپنهاگ برگزار شده بود، پیشنهاد کرد روز هشتم مارس، روز جهانی زن شناخته شود، چون در سال ۱۹۰۷ در چنین روزی زنان کارگر آمریکا، برای برابری حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود با مردان هم طبقه ای شان دست به راهپیمایی گسترده ای زده بودند که خبر آن انعکاس جهانی یافته بود. کنگره این پیشنهاد را پذیرفت. نمایندگان زن از ۱۷ کشور، در این کنگره شرکت داشتند. یک سال پس از آن انترناسیونال دوم، این روز را رسماً مورد تصویب قرار داد. برای برگزاری نخستین مراسم روز زن، در آلمان مجله «رای برای زنان» و در اتریش مجله «روز زن» منتشر شد، بدین ترتیب نخستین بزرگداشت روز جهانی زن در سال ۱۹۱۱ در آلمان، اتریش، سوئیس و دانمارک به طور گسترده و با شکوه برگزار شد. به طوری که تنها در اتریش ۳۰ هزار نفر در تظاهرات خیابانی شرکت کردند که با خشونت پلیس رو به رو گردید. سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ با بالا گرفتن آتش جنگ جهانی اول، روز هشتم مارس «روز تظاهرات زنان بر ضد جنگ» نام گذاری گردید و در ۸ مارس ۱۹۱۷، زنان روسی علیه جنگ و تزاریسم به خیابان ها ریختند و این آغازی برای پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به شمار می رفت، به طوری که روزنامه «پراودا» در مقاله ای با عنوان «روز بزرگ» چنین نوشت: «اولین روز انقلاب، روز زن است». بدین ترتیب زنان هر سال مراسم این روز را هر چه با شکوه تر برگزار می کنند تا صدای مساوات طلبانه و عدالت خواهانه خود را به مردم جهان برسانند. روز ۸ مارس، فراخوان عمومی به همه زنان و مردان آزادی خواه است که هر چه بیش تر و همه جانبه تر به صفوف مبارزه رهایی بخش بپیوندند و خود را برای تحولات سرنوشت ساز و ساختن جامعه ای آزاد و برابر آماده کنند.

بعد از خاتمه جنگ جهانی اول، در ماه اوت ۱۹۳۴، حدود ۱۱۰۰ نماینده از زنان کشورهای فرانسه، انگلستان، ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، سوئیس، بلژیک، اسپانیا و... در پاریس گرد آمدند و کنگره بزرگی را بر علیه جنگ و فاشیسم برگزار کردند.

سازمان ملل متحد، سال ۱۹۷۵ را به عنوان سال بین المللی زنان نامید و در سال ۱۹۷۷ یونسکو، ۸ مارس را روز جهانی زن اعلام کرد.

در عصری که به سر می بریم و بشر در کلیه عرصه های علوم انسانی و اجتماعی پیشرفت های زیادی کرده است، اما سخن گفتن از حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان و برابری شان با مردان در کلیه شئون اجتماعی و به ویژه تبریک ۸ مارس، روز جهانی زن، به انسان های مساوات طلب چندان سهل نیست. برای این که نظام سرمایه داری جهان، آن چنان بی حقوقی به مزدبگیران و در راس همه به زنان و کودکان تحمیل کرده است که انگار انسان زن، برای بهره کشی و ستم کشی «آفریده» شده است.

متأسفانه کاپیتالیسم، با گرایشات عقب مانده و ارتجاعی ملی، مذهبی و مردسالاری، حقوق زنان را تا جایی به رسمیت می شناسد که نیازهای رنگارنگ آنان را برآورد سازد. موقعیت انسانی و اجتماعی زنان در کشورهای به اصطلاح «جهان سوم»، در «حال رشد» و «توسعه نیافته» بسیار متفاوت تر و دردناک تر از وضعیت زنان، در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب است. کشورهای موسوم به «جهان سوم» که به بخش عمده کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نامیده می شود؛ کشورهایی هستند که زیر سلطه و سیاست های اقتصادی و سیاسی امپریالیستی کشورهای سرمایه داری، شرکت های چند ملیتی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی قرار دارند. همچنین سیاست

بهره‌کشی و استثمار نظام سرمایه‌داری، مانع بزرگی بر سر راه کشورهای در حال توسعه و فقیر است. نظام سرمایه‌داری غرب، در تهیه مواد خام و در تولید کالاهای مورد نیازشان، در استثمار شدید کودکان و زنان کارگر کشورهای «جهان سوم» نقش زیادی را ایفا می‌کنند.

نیروی کار کشورهای «جهان سوم»، منبع عظیم نیروی کار ارزان است که ناچارند در مقابل دستمزد بسیار اندک و ناچیز نیروی کار خود را بفروشند. سرمایه‌داری غرب، از این نیروی بالقوه به عنوان مختلف بهره‌کشی می‌کند. برای مثال، غرب با موج مهاجرت از کشورهای دیکتاتوری نیروی کار مورد نیاز خود را با کم‌ترین سرمایه‌گذاری تامین می‌کند و از سوی دیگر، شرکت‌های غربی، شعبه‌هایی از کارخانه‌های خود را به این کشورها انتقال می‌دهند تا با برخورداری از نیروی کار ارزان، و سود بیش‌تری ببرند. علاوه بر آن در کشورهای «جهان سوم» مالیات بردارآمدها کم‌تر است. چرا که از بهداشت، تحصیل و خدمات اجتماعی رایگان، مانند بیمه‌های بیکاری و اجتماعی خبری نیست. همچنین شرکت‌ها مجاز هستند دست به تولید محصولات بی‌بازمانند که تولید آن در غرب، به دلیل مضر بودن و تخریب محیط زیست، مجاز نیست.

در کشورهای «جهان سوم»، وضعیت زنان فوق‌العاده وخیم است و در همه زمینه‌ها از مردان، وضعیت نامطلوب‌تری دارند، بیش‌تر کار می‌کنند، دستمزد کم‌تری می‌گیرند و از اتوریته و قدرتی نیز برخوردار نیستند، در حالی که مسئولیت‌هایشان زیاد است. اشتغال زنان در کارهای خانگی بی‌مزد و ارج است. مردان که با دستاویز قرار دادن کارهای مزدی، از بار مسئولیت‌های خانگی سر باز می‌زنند و کم‌تر به کارهای طاقت‌فرسای خانه کمک می‌کنند. اما انتظار عمومی مردسالاری، از زنان این است که تمام کارهای خانه را انجام دهند و در عین حال در بخش کشاورزی و تامین مایحتاج خانواده نیز شرکت داشته باشند. بسیاری از زنان کشورهای «جهان سوم»، علاوه بر این که در بخش تولیدات صنعتی و کشاورزی اشتغال دارند، شدیداً استثمار می‌شوند، به دست مردان (پدر و شوهر) نیز مورد تحقیر و توهین و ستم قرار می‌گیرند. کلیه این عوامل سبب گردیده است که وابستگی مادی زنان به مردان بیش‌تر شود.

نظام سرمایه‌داری، به طور کلی به زنان در سراسر جهان، نسبت به همکاران مردشان دستمزد کم‌تری می‌پردازد و در بدترین شرایط به کارهای سخت وادارشان می‌کند. سیاست‌های سرمایه‌داری در جهان، تحت عنوان «توسعه» و «رفع تبعیض از زنان» و «مدرنیزاسیون» سیاست‌هایی است که به پیدایش نیروی کار ارزان زنان منجر شده است. در کشورهایی که زنان، در بخش تولید صنعتی و اجتماعی نقش زیادی می‌یابند اما، همچنان به صورت نیروی کار «درجه دوم» نگریسته می‌شوند.

در سده نوزدهم، لیبرالیسم با تاکید بر فردیت، روابط و مناسبات سرمایه‌داری جدیدی را به وجود آورد. در این روند از یک سو، زنان، به طور فزاینده‌ای از کارهای خانگی بیرون آمدند و وارد بازار کار شدند و از سوی دیگر، با ایدئولوژی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی این باور را دامن زد که «جای زن در خانه است». این باور سبب شد که روزه‌روز زنان، به قلمرو کار خانگی و زندگی خصوصی سوق داده شوند و مردان بیش‌از پیش در قلمرو عمومی سیاست اقتصادی و بازار کار جای گیرند. در نتیجه سیاست اقتصاد بازار سبب شد که بیش از نیمی از جمعیت در کار خانگی و یا کارهای «حاشیه‌ای» و به اصطلاح «زنانه» محدود شوند و نصف دیگر جامعه، یعنی مردان در کارهای «مهم» و در سیاست اقتصادی و اجتماعی و بازار کار فعال باشند. در چنین شرایطی زنان ستم مضاعفی را تحمل می‌کنند: آنان همراه با مردان، علاوه بر این که در بازار کار نیروی کار ارزان محسوب می‌شوند، در کارهای طاقت‌فرسا و کسل‌کننده و عموماً یک‌رنگ خانگی نیز، توسط مردان استثمار می‌گردند. در نظام سرمایه‌داری، زنان استثمار می‌شوند؛ تحت فشار و سرکوب سیستماتیک قرار می‌گیرند؛ قدرت و اقتدارگرایی مردان، آزادی عمل زنان را

محدود می‌سازد. چرا که مردان از امکانات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیش تری برخوردارند و قوانین و گرایش‌های ملی و مذهبی هم موضع ارتجاعی مردسالاریشان را تحکیم می‌کند. تاریخ روابط و مناسبات نظام سرمایه‌داری و فرهنگ مردسالاری و مذهبی، تاریخ تربیت و تولید افکار فرودستی و ستم‌کشی زن و ستم‌گری و بالادستی مرد است. جهان بورژوازی، برای مرد قدرت می‌دهد و سلسله‌مراتب را به وجود می‌آورد. قدرت و سلسله‌مراتب زیر بناهای اجتماعی پیچیده از جمله مردسالاری را می‌سازد. سلسله‌مراتب کورکورانه نظامی، یعنی تمرکز خشونت نمونه و سرمشق مردسالاری، در سازمان دهی سیستم اداری، پلیسی، مدیریت و آموزشی و فرهنگی است. بورژوازی پیشرفت خود را در رشد و گسترش سرمایه می‌بیند. حتی اگر کسب سود بیشتر به بهای جنگ و کشتار و خونریزی و فقر و فلاکت و گرسنگی اکثریت مردم جهان تمام شود. بنابراین اعتراض و مبارزه زنان را نباید یک مطالبه و حق سیاسی ساده تلقی کرد و انتظار داشت که در چارچوب آن مطالبه و حق، وضعیت زنان به طور بنیادی تحول پیدا کند، بلکه این جنبش باید خواستار تغییرات اساسی در روابط و مناسبات اجتماعی شود. جنبش زنان باید به دنبال تغییر و تحولات زیر بنایی و اساسی باشد و در هر شرایطی بر علیه سلطه سرمایه‌داری و مردسالاری مبارزه کند.

اما، جهان‌بینی و علم سوسیالیسم، بر خلاف سرمایه‌داری و فرهنگ مردسالاری، در تاریخ بشری همواره طرفدار و مدافع پیگیر برابری واقعی زن و مرد و خواهان پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان و لغو هر گونه ستم سرمایه‌داری از جمله ستم بر زنان است. مبارزه زنان برای رهایی جزئی جدایی‌ناپذیر از مبارزه طبقاتی کارگران، برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری است. در نظام سرمایه‌داری دو طبقه عمده وجود دارد: بورژوازی و پرولتاریا. طبقه بورژوا ابزار تولید را در انحصار خود دارد، در حالی که طبقه کارگر، برای ادامه حیات خود ناگزیر است نیروی کار خود را بفروشد. سرمایه‌دار، دستمزد اندکی که کم‌تر از ارزش واقعی کار کارگر است به او، می‌پردازد و از این راه سود سرشاری به جیب می‌زند. بنابراین، طبقه کارگر، چه زن و چه مرد منافع مشترکی در مبارزه علیه سرمایه‌داری دارند، همچنان که سرمایه‌داران با هر جنسیتی منافع مشترکی در استثمار انسان و کسب سود دارند.

همان‌طور که مارکس و انگلس در در مانیفست حزب کمونیست، تاکید می‌کنند: «در داخل چهار دیواری مناسبات تولیدی کنونی بورژوایی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد». همچنین در مانیفست آمده است:

«و اما الغاء خانواده! حتا افراطی‌ترین رادیکال‌ها نیز از این قصد پلید کمونیست‌ها به خشم در می‌آیند. خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ براساس سرمایه و درآمدهای خصوصی. خانواده به صورت تمام و کمال (آن) تنها برای بورژوازی وجود دارد؛ و بی‌خانمانی اجباری برای پرولتاریاها که فحشاء عمومی نیز مکمل آن است.

خانواده بورژوایی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل، از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است. ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گویید که وقتی ما به جای تربیت خانگی، تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامی‌ترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از بین می‌بریم.

اما مگر تعیین‌کننده پرورش خود شما در جامعه نبوده است؟ مگر تعیین‌کننده این پرورش، آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به امر پرورش مشغول هستید و نیز دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیست‌ها تاثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند؛ آن‌ها تنها خصلت آن را تغییر می‌دهند و کار پرورش را (از طریق الغاء مالکیت خصوصی و نفی هر گونه حاکمیتی بر جامعه) از زیر نفوذ طبقه حاکم بیرون

می‌کشند.

(حقیقت این است که) هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیش تر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیش تر به کالای ساده و ابزار کار مبدل می‌گردند؛ به همان اندازه یایه سرایی های بورژوازی در باره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیش تر ایجاد نفرت می‌کند. بورژوازی (به عنوان طبقه حاکم) یک صدا بانگ می‌زند که: آخر شما کمونیست ها می‌خواهید اشتراک زنان را عملی کنید.

(این حکم از آن جا ناشی می‌شود که) بورژواها زنان خود را تنها یک افزار تولید به شمار می‌آورند. آن‌ها می‌شنوند که افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند؛ از این رو بدیهی است که (بورژواها) نمی‌توانند طور دیگری فکر کنند، جز این که همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد. بورژواها حتا نمی‌توانند حدس بزنند که اتفاقا صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفا ابزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک تر از وحشت اخلاقی عالی جنابانه بورژواها از این اشتراک رسمی زن ها، که به کمونیست ها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیست ها اشتراک زنان را عملی کنند، این اشتراک تقریبا همیشه (در درون طبقات حاکم) وجود داشته است.

بورژواها، به این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند، وقتی که زنان یکدیگر را از راه به در می‌کنند.

در واقع زناشویی بورژوازی همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیست ها وارد آورند این است که آن‌ها می‌خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. و بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشا رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت». (کارل مارکس، فردریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست، نوامبر سال ۱۸۴۷، لندن)

انگلس می‌نویسد: «تک همسری به هیچ وجه به بهانه آشتی بین زن و مرد و یا بالاترین شکل ازدواج وارد تاریخ نگردیده است. بر عکس، به این سبب به تاریخ وارد شد تا یک جنس را بر دیگری چیره گرداند، و برای اعلام آغاز ستیزه‌گری بین زن و مرد که تا آن تاریخ ناشناخته بود... یعنی نخستین دشمنی طبقاتی در تاریخ، هم زمان با خصومت بین زن و مرد در ازدواج تک همسری شکل گرفت، و نخستین سرکوب‌های طبقاتی نیز هم زمان با ستم مردان به زنان در آن پدید آمد». (منشا خانواده)

انگلس، دلیل منطقی لزوم پایان بخشیدن به نظام تقسیم کار بر اساس جنس زن و مرد را چنین یادآور می‌شود؛ نظامی که همیشه باعث خانه نشینی زن ها شده است: «مادام که زن از کارهای تولیدی اجتماعی دور نگهداشته شود و فقط محکوم به انجام کارهای خصوصی منزل باشد رهایی او و برابری شرایطش با شرایط مرد غیرممکن است و غیرممکن خواهد ماند. برای این که رهایی زن تحقق یابد ابتدا باید زن بتواند در تولید تمام سطوح اجتماع شرکت داشته باشد و کارهای منزل فقط قسمت کمی از وقت او را بگیرد». (فردریک انگلس، ریشه های خانواده و مالکیت خصوصی و دولت، از کتاب «زنان چگونه به قدرت می‌رسند»، اثر رژه گارودی، ترجمه دکتر امان الله ترجمان، ص

(۸۱)

انگلس پیدایش اسارت تاریخی زنان را ریشه‌یابی کرد و نتیجه گرفت که اسارت زنان هم زمان با پیدایش نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی شکل گرفت. هم گام با پدید آمدن مالکیت خصوصی، برای اولین بار پدیده برده داری به وجود آمد. مرد که صاحب بردگان و زمین بود نهایتا ارباب و مالک زن نیز شد. بهره کشی و ستم دیدگی اجتماعی

زن، استثمار وی را سبب شد. تنها طریقی که می توان نابرابری را ریشه کن ساخت و حقوق مساوی و برابر و واقعی زن و مرد را برقرار کرد، دگرگون کردن روابط و ابزار تولید و برپایی جامعه نوین است. در قرن نوزدهم، زنان بی‌شماری در راس جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی قرار گرفتند و این جنبش‌ها موفق شدند، برخی مطالبات زنان را بر بورژوازی تحمیل کنند.

«فلورا تریستان» اتحادیه‌های کارگری تشکیل داد. این اتحادیه‌ها در «کمون» پاریس شرکت کردند. فلورا تریستان، مبارزه زنان را برای رهایی، جدا از مبارزه طبقاتی کارگران نمی دانست. فلورا، دختری بود که از حقوقش (ارثیه پدر) محروم شد و از آزادی زندگی بهر‌دای نبرد (ازدواجش ابدی بود و نمی‌توانست طلاق بگیرد) و از خانواده نیز طرد شد (مسافرت به «پرو») لذا ضمن مبارزه علیه سرنوشت خود از منافع همه کسانی دفاع کرد که گرفتاری‌های او یا مشکلات مشابه داشتند. او به مرور و در طول حوادث قربانی و شاهد همین گرفتاری‌ها بود. بدین ترتیب بود که او در «پرو» و فرانسه به نفع بردگان سیاه و جنبش کارگری و جنبش زنان به مبارزه پرداخت. (زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟ اثر رژه گارودی، ترجمه دکتر امان‌الله ترجمان، چاپ دوم مهر ۱۳۷۹، ص ۳۲)

«لوئیز میشل» که یکی از چهره‌های سرشناس «کمون» پاریس بود. میشل، زن انقلابی فرانسوی (۱۹۰۵ - ۱۸۳۰) در سال ۱۸۷۰، در پاریس معلم بود. مبارزات سیاسی موجب شد که در سال ۱۸۷۱ به کالدونیای جدید تبعید گردد. در سال ۱۸۸۰ مورد عفو قرار گرفت اما بلافاصله مبارزات سیاسی را دنبال کرد. او، سرنوشت زنان را با سرنوشت رنجبران و مبارزات این دو را با هم در ارتباط می‌بیند. او در خاطراتش می‌نویسد: «رنجبر برده است اما برده تر از همه زن رنجبر است». در این جامعه نفرین شده همه جا مردم در عذابند. اما هیچ دردی با درد زنان قابل مقایسه نیست. «زن در خیابان کالائی است. در معابد و صومعه‌ها قوانین و مقررات، دل و جان و مغزش را می‌ساید و او را به دست حوادث می‌سپارد. در محیط خانواده بار زندگی او را خرد می‌کند. مرد دوست دارد او همیشه در یک حال باشد تا مطمئن شود که به شغل و عنوانش ضرری نمی‌رسد». «... آیا ما در مبارزات بزرگ دوشادوش شما نمی‌جنگیم؟ وقتی مرد و زن به حقوق بشر دست یافتند، باز مساله حقوق زنان مطرح خواهد شد». (همان منبع، ص ۳۴ و ۳۵) سال ۱۸۷۱ زنان فرانسه نقش چشمگیری در دفاع از کمون پاریس ایفا کردند. حدود ده هزار تن در پاریس دست به مقاومت بی‌سابقه‌ای در برابر حمله دشمن به کمون‌ها زدند.

دمیتیلای باریوس دوچونگارا، کارگر زن معدن بولیویائی است. دمیتیلای، زنی از معادن قلع، مادر ۷ فرزند، و رهبر زنان میلیشیای کاتاوی. زبان دومیتیلای زبان زنی عامی است که با آن، از طریق تجارب شخصی و سوابق مبارزاتی خویش به تحلیل بنیادی نهضت‌ها و جنبش‌های مردم بولیوی می‌پردازد. او، می‌گوید: «ما می‌دانیم که در یک نظام سوسیالیستی همه چیز تغییر می‌کند، چون اصل سوسیالیسم این است که باید «به طور مساوی به همه فرصت یکسان داده شود»... در چنین نظامی هیچ کس در غم فردای خودش نیست. زیرا سوسیالیسم غم خوار انسان است، به انسان به چشم دستمال کاغذی نگاه نمی‌کند که «دماغت را بگیر و مچاله‌اش کن بیندازش تو سطل خاکروبه!» در نظام سوسیالیستی انسانی که کار می‌کند جامعه‌ای را می‌سازد که «مال او» است؛ و هنگامی که پیر و فرسوده و از کار افتاده شد با حق شناسی در او نگاه می‌کند و با مهر و محبتی که شایسته اوست و حق اوست نگاهش می‌دارد. این‌ها آمال و آرزوهای ماست که می‌خواهیم صورت واقعیت به خود بگیرد. پس حق ما است که ببینیم از چه راه می‌شود به آن‌ها رسید، و حق ما است که این راه را تبلیغ کنیم.

از این‌ها گذشته، تا آن‌جا که درک من اجازه می‌دهد، در یک نظام سوسیالیستی همه مردم باید مشارکت داشته باشند تا بار دیگر امکان نداشته باشد که یک یا چند نفر بتوانند قدرت را به دست بگیرند و به استثمار دیگران بپردازند». (بگذار سخن بگویم!، ترجمه احمد شاملو - ع. پاشائی، ص ۲۸ و ۲۸۲)

همان‌طور که «سیمون دوبوار، زن مبارز و نویسنده فرانسوی در کتاب «جنس دوم»، چنین تاکید می‌کند: «آدم زن زائیده نمی‌شود بلکه به مرور تبدیل به زن می‌گردد». سیمون دوبوار متذکر شد که «زن یک «جوهر» و یا یک «طبیعت» نیست بلکه تاریخ است». او، خواهان جامعه‌ای بود که در آن زن و مرد برابر باشند.

در جهان کنونی «هنر دوست داشتن و عشق ورزیدن» نیز تحت تاثیر بازار و امکانات اقتصادی و پست و مقام قرار دارد. کتاب‌های درسی، داستان‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها و سینما، برای عرضه کالاهای خود به بازار، از انسان زن، تصویری کالایی و ابزاری و موجودی ضعیف به جامعه ارائه می‌دهند و بدین ترتیب نگرش شان به زن، عشق و علاقه اساساً، نگرشی غیرانسانی و بازاری است. در حالی که زنان، علی‌رغم فرهنگ غالب مردسالارانه و فشار گرایش‌های مذهبی در کشورهای نظیر ایران، در سطح اجتماعی مبارزه می‌کنند و بسیاری از آنان در عرصه‌های علوم انسانی، طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و هنری درخشیده‌اند. همان‌طور که الکساندر کولنتایبی، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک می‌گفت: «بشریت بدون عشق خود را پوچ و بی‌ریشه و بدبخت احساس می‌کند. عشق بدون کوچک‌ترین تردید آیین بشریت آینده خواهد شد». مسلماً با تغییر جامعه و زندگی نوین اجتماعی، هنر زندگی کردن نیز تحول می‌یابد و به هر گونه رقابت و ستم جنسی نیز پایان داده می‌شود. دیگر برای این که عشق یک رابطه واقعی و جایگاه اساسی داشته باشد جایی برای کشمکش و تحقیر و توهین باقی نمی‌ماند.

ماتریالیسم دیالکتیک در زمینه شناخت موقعیت کمک کرد تا روشن شود که استثمار زنان، جزئی از عملکرد عمومی نظام سرمایه‌داری استثمارگر است. اهمیت ماتریالیسم دیالکتیک در این است که از محدودیت‌های صرفاً بیولوژیکی و نظریه‌های ساده اندیشی مبتنی بر بردگی انسان در مقابل طبیعت پا را فراتر می‌گذارد و از دیدگاه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حقایق را آشکار می‌سازد.

شرط آزادی زنان، شرط آزادی جامعه است و در یک جامعه انسانی، فقط برابری زن و مرد نیست که دستخوش تحولات می‌شود بلکه، در روابط و مناسبات انسانی نیز دگرگونی‌های عمیق به وجود می‌آید که به بشریت امکان می‌دهد تاریخ جدید و واقعی خود را بسازد. بدون در نظر گرفتن برابری واقعی زن و مرد در کلیه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در زندگی روزمره و مبارزه پیگیر و هدفمند هیچ انسانی نمی‌تواند به آینده آزادی و برابری و پیشرفت انسانی امیدوار باشد.

مسلماً به مسئله زنان، باید از زوایای مختلفی نگریسته شود. چرا که مسئله آزادی زنان، ریشه در تحلیل علمی از سرچشمه ستم‌دیدگی زن دارد و همچنین بیانگر این واقعیت است که مبارزه زنان، نقش مهمی در ساختن جامعه‌ای عاری از هر گونه ستم و استثمار دارد. مسئله اصلی این است که موضوع تساوی حقوق زنان، باید در اولویت برنامه و اهداف جنبش‌های مترقی و احزاب و سازمان‌های انسان دوست و به ویژه جنبش کارگری و سوسیالیستی باشد. عدالت و تساوی حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی زنان، اصول بنیادی و اساسی هستند که برقراری آن‌ها، کلیه موانع مشارکت زنان در کلیه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را منتفی می‌سازد. شکی نیست که بدون آزادی واقعی زنان، هیچ انقلابی به اهداف انسانی و مساوات طلبانه خود نمی‌رسد.